

فرزندش را بیاورند . البته شهید ر مضاعلی یک ماه قبل در مرخصی آخرش گفته بود که من این باردر عملیات شهید می شوم . اودر عملیات میمک بابکی از اهالی کلات همرز بود، گویا تشنه می شوند دوست اش به دنبال آب می رود. همرز مش که برمی گردد شهید گلوله خورده است و آخرین وصیت اش را می کند در حالی که فرصت نوشیدن آب را پیدا نمی کند. یادآوری خاطره تلخ تشنگی برادر سال های سخت بی آبی در روستا بر ای خانواده فروغی سخت است .

خواهر شهید می گوید: «برادر انم مردهای زحمت کش و سخت کوشی بودند . موقعیت زندگی طوری بود که آسایش نداشتند . شرایط زندگی مان در روستا خیلی سخت بود .

برای این که بتوانند بیشتر به ما کمک کنند عباس تا سوم راهنمایی درس خواند و مضاعلی تا پنجم دبستان . برادر م پای برهنه برای جمع آوری هیزم می رفت تا مبادا کفش هایش پاره شود و نتواند به مدرسه برود .

موقعی که برادر اولم شهید شد من شش سال داشتم. تنها چیزی که به یاد دارم دلتنگی است ، هنوز هم وقتی آب می خورم احساس خوبی ندارم .

ما خواهران ، برادران را بین خود تقسیم کرده بودیم . من به برادر م مضاعلی خیلی وابسته بودم . او به من خیلی محبت داشت . هر مشکلی پیش می آمد به من کمک می کرد . هر وقت به روستا می آمد ما به دنبال مینی بوش می می دویدیم و خوشحالی می کردیم . هر وقت برادر م می آمد می رمی رفت گریه های مادرم طاقتم را طاق می کرد . دوست نداشتم ناراحتی مادرم را ببینم .»

این روز ها مادر شهیدان ر مضاعلی و عباس حالش کمی ناساعدو تحت نظر پزشک است .

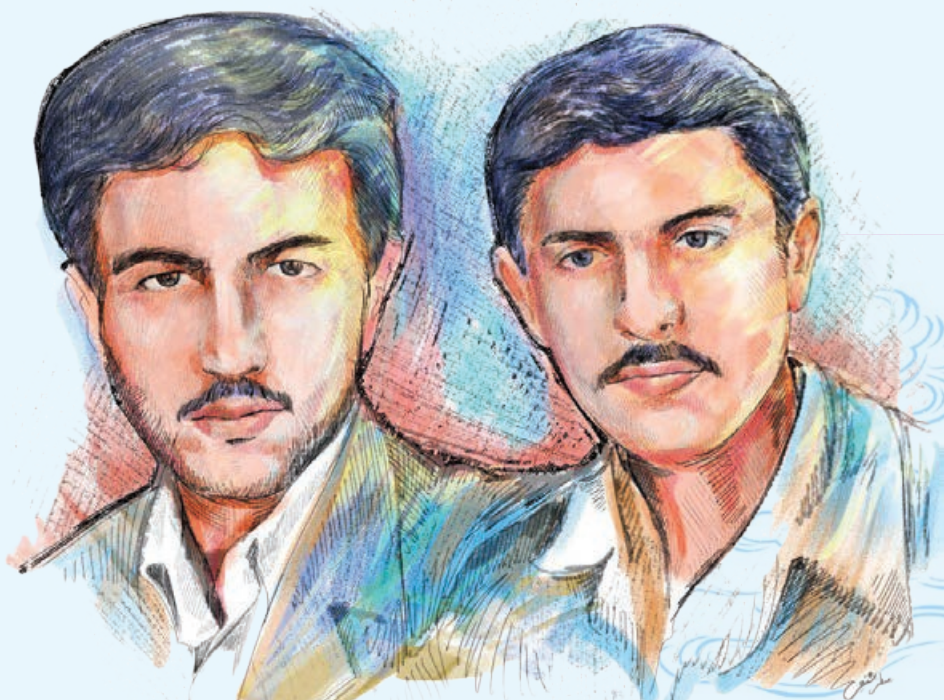
او در مشهد در خانه ای اجاره ای زندگی می کند و هر سال باید اجاره را تمدید کند یا به دنبال منزلی باشد که طبقه همکف باشد و بتواند اجاره اش را بدهد .

این در حالی است که به گفته خواهر شهید، قرار بود اگر مادر از روستا برای در مان به مشهد بیاید ، بنیاد برای اجاره منزل کمک کند .

مادر شهیدان از من می خواهد در باره مرمت مزار فرزندانش اطلاع رسانی کنم . می گوید: «خودم مبلغی کمک کردم تا سنگ مزار تهیه کنند اما همان سنگ هم دارد خراب می شود و کاشی ها دار می ریزد . مسئولان بنیاد قول داده اند که در برگزاری یادمان شهدا به ما کمک کنند . بعد از آن گفته اند که ۵۰ درصد به همیاری نیاز است . دوست دارم در مراسم یادواره امسال مزارشان مرتب و سامان یافته باشد .» خانواده شهدا پایبند عهدی هستند که فرزندانشان وصیت کرده اند و نه به دلیل طعن و سرزنش از اطرافیان بلکه به دلیل مناعت طبعی که در این خانواده ها سراغ داریم به دنبال منفعتی برای خود نیستند و این مرام در خانواده شهدای روستایی بیشتر حرمت گذاشته می شود اما دلیلی بر بی توجهی یا کم توجهی مسئولان در رسیدگی به خانواده معظم شهیدانست .

ساعاتی در جمع ساده و صمیمی خانواده شهیدان عباس ورمضاعلی فروغی

عباس هم که رفت انگار بی بابا شد ه بودیم



غلامرضا-عباس- تصویر گر: مصطفی شفعی

بود اما تمام مشکلات خانواده پر جمعیت ما بر دوش او بود. با شهید شدن برادر بزرگ ترم عباس و برادر دیگر م رضاعلی گویا خانواده ما پدیری را از دست داده بود. بعد از شهادت عباس انگار ما تنها شدیم .

■ **او پدر من است نه پسر من**

احتمالا شما هم می دانید یا شنیده اید که در خانواده روستایی، پسر بزرگ خانواده حکم پدر خانواده را دارد، حتی مر حوم پدر م می گفت: «او پدر من است نه پسر من . بعد از شهادتش متوجه خیلی نکات شدم از جمله این که در شرایط سخت جانبازی و کار روی زمین کشاورزی به دلیل نداشتن فرصت یا هزینه ، خودش آمپول پنی سیلین را تزریق می کرد . در سال های سکونت اش در مشهد داروهای کورتونی مصرف می کرد که باعث پوکی استخوان شده و سال های آخر خانه نشین اش کرده بود .

■ **خاطره ای از خانواده شهید دهقان**

برادر شهیدان فروغی از پدر و مادر شهید دهقان می گوید . خانواده ای که در یک منزل کوچک زندگی می کردند . زمستان ها سقف خانه چکه می کرد و این خانواده آبرودار با

دیدار در روستای قله زو

غفور یان – تصمیم می گیرم بعد از گشت وگذار در شهر کلات، سری هم به روستاهای مرزی کلات بزنم . می انستم که مسیر شمالی کلات به طرف مرز ترکمنستان روستاهای باصفایی دارد . روستاهای قله زو واقع داش دو روستای مرزی شهرستان کلات است که البته چند سالی است به دلیل خشکسالی حال و هوای قدیم را ندارد . مردم اما همان مردم با حال و هوا صفای روستاهای قدیم هستند . برای نماز به مسجد روستایی روم . مزار چند شهید در حیاط مسجد نظرم را جلب می کند . در میان شهدا مزار دو شهید کنار همدیگر است که هم فامیل هستند .

گفت و گوبا بانوی ژاپنی مادر شهید محمد بابایی

چرا برخی می گویند فرهنگ شهید و شهادت بس است؟

اسلامی و انقلابی رابطه ای عمیق و ریشه ای دارد: از حجاب یا جادر گرفته تا تسلط اش به برخی آیات قرآن کریم . او می گوید : «خانواده شهدا و کسانی که در جنگ بودند باید صحبت کنند تا نسل جوان آگاه شوند و درک کنند چرا این افراد شهید یا جانباز شدند، این ها وظیفه دارند که صحبت کنند یا نوشته شود...»
کونیکا در ۶۵ سالگی از وزارت فرهنگ و ارشاد جمهوری اسلامی ایران بازنشسته می شود ولی هنوز با داشتن ۸۰ سال سن فعال است و داوطلبانه از جانبازان شیمیایی حمایت می کند و برای آشنایی بچه های دبستانی با فرهنگ دفاع مقدس و آموزش آن ها برنامه دارد که جزئیات آن را در پرسش و پاسخ با وی می خوانید . او دغدغه فرهنگ شهید و شهادت دار دو می گوید: مسئولان باید این ها را متوجه شوند، در فرهنگ شهید و شهادت یک واقعیت است که اتفاق افتاده است . باید واقعیت گذشته را زنده نگه دارند، ولی این طوری که ما می بینیم، برخی می گویند بس است دیگر، این من را ناراحت می کند .

از خودتان بگویند که چند ساله بودید و چطور شد به ایران آمدید؟
من ۲۲ ساله بودم که با همسر ایرانی ام که تاجر و ارد کننده از ژاپن بود در سال ۱۹۵۹ { ۱۳۳۸ هجری شمسی } ازدواج کردم . من کارمند وزارت ارشاد بودم که در ۶۵ سالگی بازنشسته شدم . الان ۸۰ ساله ام، متولد ۱۳۱۷ هستم، در زمان جنگ در وزارت ارشاد برای نشریات کشور های دیگر مترجم نیاز داشتند و من یکی از آن ها بودم که مجله ژاپنی مربوط به ایران را پیدا و ترجمه می کردم . آن موقع تر جمه به همه زبان ها صورت می گرفت، من آن جار سمی و در کنار آن ۲۰ سال هم در مدرسه رفاه معلم بودم . ۶۵ سال هم در دانشگاه تهران زبان های خارجی و زبان ژاپنی تدریس می کردم و الان به صورت داوطلبانه از جانبازان شیمیایی حمایت می کنم .

اسم ایرانی هم دارید؟

اسم ایران آنی داشتم .

به ویژه دا شهید برای ما حرمت داشت و تا یک سال هیچ مراسم عروسی بر گزار نمی شد .

■ **اشک های مادر شهیدان هنوز می بارد!**

مادر شهیدان حالش کمی ناساعد است، اما در این گفت و گو سعی می کند همراهی مان کند، چون هیچ کس نمی تواند به جای او حرف بزند، هیچ کس نمی تواند به جای او غصه دلش را با اشک سبک کند .

می گوید: «من الان هشت فرزند دارم . دو فرزند فوت کرده اند و دو تا شهید شده اند . عباس فرزند بزرگ ترم است و ر مضاعلی فرزند دوم که دو تر از عباس به شهادت رسید . زمانی که خبر شهادت ر مضاعلی را بر ایمان آوردند، من از زمین کشاورزی به خانه برگشته بودم تا نان بپزم، همه بچه ها کوچک بودند همسایه مان را برای شناسایی بیکر شهید برده بودند، و لوله ای در روستا بود . اهالی می دانستند اما تا زمان انتقال بیکر شهید به روستا به من نگفتند . یکی از اهالی به پدر شهید خبر فوت یکی از روستاییان را داده بود تا او به روستا برگردد اما ما متوجه شدیم که اتفاقی افتاده است . عباس هم قبل از شهادت ر مضاعلی جانباز شده بود . وقتی در دهان فرزند رami دیدم که چگونه بدنش سوخته و نفس اش بالا نمی آید، نمی دانید چه حالی پدید می کردم . من هم بیمار بودم و از همان داروهای تنگی نفس عباس استفاده می کردم . می دانم فرزند چه دردی کشیده است .» این را می گوید و اشک هایش جاری می شود . دختران خانواده می گویند: پدر مان بعد از شهادت ر مضاعلی تحمل اش کمتر شده و دو بعد از شهادت عباس هم دلتنگی ها ما اش را بریده بود . آن قدر دلتنگ بچه هایش بود که برای نوشیدن یک فنجان چای هم طاقت نمی آورد و داریم به بیرون از منزل می رفت . خدا می داند در تنهایی هایش چه زم زمه می کرد و چه



است ؛ حوریه ، معصومه ، اقا و طیبیه وقتی از برادرانشان صحبت می کنند چشم هایشان خیس می شود . با گذشت همه این سال ها ما هنوز دلشان برای برادرانشان خیلی تنگ می شود . آن ها وقتی نام برادر شان عباس را می برند که سال ۷۵ بر اثر جراحات شیمیایی شهید شد، بغض می کنند چون عباس بر ای آن ها همه زندگی شان بوده است . حرف هایشان را می شنوو برای دیداری دوباره در مشهد و خانه مادر قرار می گذاریم . چند روز بعد، خبر نگار خراسان در مشهد به منزل مادر شهیدان می رود و حرف های دلتنگی این خانواده را می شنود .



یا جانباز شدند . این ها وظیفه دارند که صحبت کنند یا نوشته شود، من خیلی تلاش می کنم که دانش آموزان دبستان هم بداندن چون گاهی یک دانش آموز دبستانی که پدرش جانباز شیمیایی است، نمی داند چرا [پدرش جانباز شده] ، این ها را باید برای دانش آموز دبستانی به صورت تصویری در قالب کتاب داستان و... گفت .

در ژاپن این کار را کرده اند و کتاب های تصویری خیلی زیاد است چون خواندن آن در کتاب معمولی راحت تر است . خواندن ۱۰۰ صفحه کتاب تصویری خیلی راحت تر است ، بچه ها هم می فهمند، این کار ها باید انجام شود . الان صحبت کردن و فعالیت خانواده شهدا کم است . اگر این وضعیت ادامه یابد فکر می کنم آرام آرام به فراموشی سپرده شود .

درباره خانواده شهدا به خوبی اشاره کردید، مسئولان ما چه باید بکنند؟

مسئولان باید این را متوجه شوند که فرهنگ شهید و شهادت یک واقعیت است که اتفاق افتاده است، باید واقعیت گذشته را زنده نگه دارند، ولی این طوری که ما می بینیم، به برخی می گویند بس است دیگر، این من را ناراحت می کند .



کونیکا یا مامورا در سال های پس از دفاع مقدس